

نقش مدیران فنی و اجرایی، تکنوکرات‌ها و سیاست‌مداران در توسعه کشور



● مهندس سهراب مشهودی

عضو کارگروه انتشارات

تقسیم شده است. تجددگراها و سنت‌گراها یا در واقع (غیر تجددگراها که با عناوین گوناگون و دسته‌بندی‌های مختلف خوانده می‌شوند که شاید سنت‌گراها بهترین آن‌ها باشند) سنت‌گراها، عملاً ریشه در توده‌های مردم، در عقاید و اصول مذهبی، فرهنگی و سنت‌های آن‌ها دارند و به همین علت همواره قدرتمندتر هستند.

تجددگراها اغلب از اقشار تحصیل‌کرده‌تر، تکنوکرات و غیرسنتی‌تر سر بر می‌آورند و گرچه از نظر عددی معمولاً کوچک‌تر از گروه اول هستند ولی به علت همین خصایص خود، بیشتر قادر به اعمال نفوذ در جامعه و همین‌طور اشغال مناصب مؤثر در کشور هستند. حتی اغلب سنت‌گراها

دو رویکرد غالب در تبیین روند توسعه جهان وجود دارد:

یک-دیدگاهی که روند تحولات و دوره‌های تاریخی بشریت را براساس روابط اجتماعی دوره‌بندی می‌کند و تاریخ را به دوره‌های برده‌داری، فئودالیسم، کاپیتالیسم و سوسیالیسم تقسیم‌بندی می‌کند.

دو-دیدگاهی که این دوره‌ها را برحسب تکنولوژی تقسیم‌بندی می‌کند و آن را دوره جمع‌آوری خوراک و شکار، دوره کشت و کشاورزی، دوره صنعتی و بالاخره دوره فن‌آوری اطلاعات می‌نامد.

این که در کشور ما کدام دیدگاه حاکم باشد، در توسعه و عمران اثری عمده دارد که به شرح زیر خواهد آمد:

۱- وضعیت اجتماعی ایران

اصولاً جامعه ایران همواره به دو گروه عمده





بی نظیر تمام گروه‌های تجددخواه، به خصوص با پیوستن مذهب‌یون تجددگرا، موجب شد که این گروه‌ها، موفق به تحولی عظیم در کشور شوند و این امر دیگر در سطح وزارت یک تجددخواه مؤثر و یا تعدادی از تجددخواهان دارای منصب، باقی نماند و توانست به شکل بنیادین تغییراتی اساسی در جامعه ایجاد نماید.

این تغییرات موجب شد که جامعه، حتی در سطح غیرتجددخواهانه، به سطحی بالاتر و متجددتر برسد. به گونه‌ای که مثل ده‌ها بار پیش با تسلط دوباره "غیرتجددخواهان"، جامعه به جایگاه گذشته خود (به شکل کامل) برنگردد.

البته جبر زمانه و تحولات بشریت نیز دیگر بازگشتی تمام و کمال را ناممکن ساخته بود. گرچه عقب‌گردهای قابل توجهی نیز صورت گرفت.

اصولاً "تجددخواهان" در تمام دوران‌ها وقتی موفق می‌شدند که زمام امور را به دست گیرند که اولاً به شدت منسجم بودند و ثانیاً برخی از اقشار گروه مخالفت نیز با آن‌ها همراهی می‌کردند یا از گروه خود منفصل و یا لاقبل به آن، بی تفاوت می‌گشتند.

با کشف نفت و استخراج آن در سال ۱۹۰۸ میلادی (۱۲۸۷ خورشیدی) تحولی عمده در ساختار اجتماعی ایران حادث شد و به جای آن که صنعت و سرمایه‌داران صنعتی و یا به طور عام، بورژوازی ساکنان دار تحول جامعه از فئودالیسم به سرمایه‌داری شود،

وقتی حاکم هم هستند، مجبورند از آن‌ها، برای اداره کشور استفاده نمایند. این گروه در مقاطعی از تاریخ با تسلط به مقام‌های اجرایی بالا و یا تسلط به تعداد زیادی از مناصب اجرایی در رده دوم، با فراهم کردن فضاهای اجتماعی مناسب و ضعف یا بی تفاوتی سنت‌گراها، موفق می‌شوند، عملاً به جامعه مسلط گردند.

در دوره‌هایی از وزارت کسانی مثل خواجه نصیرالدین طوسی، خواجه نظام الملک و تعداد زیادی از وزرای اعظم سلاطین مختلف تا امیرکبیر، همین امر و تسلط آن‌ها به اداره کشور (در مقاطعی معین از تاریخ)، بارها اتفاق افتاده است.

بزرگ‌ترین موفقیت تجددخواهان در دوره مشروطیت حادث شد. در این دوره اتحاد

اصولاً "تجددخواهان" در تمام دوران‌ها وقتی موفق می‌شدند که زمام امور را به دست گیرند که اولاً به شدت منسجم بودند و ثانیاً برخی از اقشار گروه مخالفت نیز با آن‌ها همراهی می‌کردند یا از گروه خود منفصل و یا لاقبل به آن، بی تفاوت می‌گشتند.

این دولت بود که به سرمایه‌دار اصلی کشور، تبدیل شد.

به همین علت در ایران هیچ وقت طبقه سرمایه‌دار واقعی نه تشکیل شد و نه توانست که سکان هدایت کشور را در دست گیرد و بالاخره در سال ۱۳۴۱ خورشیدی همین دولت بود که آخرین سنگرهای فئودالیسم را (البته به بدترین شکل ممکن) درهم شکست.

بدین ترتیب دولتی که با تمام کوشش‌هایش برای تجددخواهی، مورد قبول تجددخواهان نبود، از درون سنتی‌ها نیز، به بیرون پرتاب شد و عملاً تنها ماند. پس از این جریان، ماندگاری ۱۵ ساله این دولت در سریر قدرت، از سلطه اقتصادی با درآمد نفت، حمایت دولت‌های غربی و ارتش حقوق بگیرش بود.



۱-۱- حضور مارکسیسم و سوسیالیسم و

اثرات آن

با اتمام جنگ جهانی اول و شکل‌گیری حکومت‌های سوسیالیستی، به ویژه در همسایگی ایران، برخی از اقشار "جبهه تجددخواهان" کشور، جذب این نظریه شدند و از آن تاریخ جناح‌بندی سنتی و تجددخواه در ایران، از نظر آن‌ها رنگ

زیرا برای این که بگوییم در کشوری سرمایه‌داری وجود دارد و حاکم است، حداقل تحقق دو امر ضرورت دارد:

● ثروت سرمایه‌داران از درآمدهایی که دولت هر ساله از منابع ملی به دست می‌آورد، بیشتر باشد (و نه کسری از آن) که اغلب، همین اندک ثروت هم از همان طریق "منابع ملی" حاصل می‌شود.

به دست گرفتن قدرت می‌کردند، با یک اشاره حکومت‌ها، حذف می‌شدند و حتی اموالشان مصادره می‌شد.

اگر یک بار در ایران، تاریخ معاصر را یک بی‌طرف (نسبت به سرمایه‌داری) بنویسند، ملاحظه می‌شود که آن‌ها هم کم‌تر از دیگر اقشار مظلوم نبوده و کم‌تر از حکومت‌ها آسیب ندیده‌اند.

این نشانی غلطی که از اوایل قرن حاضر وارد ادبیات سیاسی کشور شد، نه تنها بی‌دلیل هزاران نفر را در مسیری بی‌راهه، به تحرک واداشت و عمر و حتی جانشان را فدا کرد، بلکه باعث انحراف در مسیر توسعه و اعتلای کشور هم شد.

همان‌طور که در جنبش ملی کردن نفت، نتوانست به پیروزی آن یاری رساند. قدرت گرفتن احزاب سوسیالیست، به ویژه در دو سال آخر جنبش که به علت دموکرات‌بودن دولت ممکن شده بود و نمایش دایم این قدرت، به ویژه در توان بسیج کردن بخش‌هایی از مردم، به تدریج شرکای دیگر و مهم جنبش را ترساند.

نشریات متمایل به حکومت و غرب نیز، بسیار آرام این ترس را با بزرگ کردن کمونیست‌ها، هرچه بیشتر دامن زدند.

در نتیجه این فکر که پس از پیروزی جنبش، آن‌ها به راحتی حکومت را به دست می‌گیرند و سراغ دشمن اصلی خود یعنی بازاری‌ها و سرمایه‌دارها می‌روند و سپس براساس برخی پیش‌فرض‌های دیگرشان (که دین را هم مدافع سرمایه‌داری



● این طبقه دارای تشکیلات و نفوذ قدرتی باشد که از نظر سیاسی بتواند، حاکمیت را در دست بگیرد. در حالی که در ایران اگر ثروتمندانی در حاکمیت حضور می‌یافتند (حتی اگر ثروت خود را از طریق همین پست‌ها به دست نیاورده بودند)، به علت ویژگی‌های شخصی آن‌ها بوده است و نه وابستگی طبقاتی و یا سرمایه‌دار بودنشان. از این رو فقط تا زمانی که با حکومت هم راستا بودند، به نظر می‌آید که حاکم هستند و هرگاه کوچک‌ترین اقدامی برای

باخت و مبارزه طبقاتی طبقه کارگر با سرمایه‌داران به عنوان دو جناح اصلی و مقابل در کشور، جایگزین آن شد.

در حالی که تمام عناصر تشکیل‌دهنده این جناح جدید، اولاً خودشان روشنفکر و عملاً از تجددخواهان بودند و ثانیاً جناح مقابل هم، طبقه‌ای به نام سرمایه‌داری اصولاً شکل نگرفته بود و اندک افرادی که ثروتمند شده بودند نیز به معنای واقعی سرمایه‌دار نبوده و نمی‌توانستند نماینده طبقه‌ای به نام "بورژوازی" محسوب گردند



می‌دانند)، آن را هم نشانه می‌گیرند، به شدت جامعه را فرا گرفت و در حمایت از جنبش ملی، تزلزل ایجاد کرد.

در حالی که در مبارزه برای ملی کردن نفت "یعنی منافع ملی" در مقابل منافع استعمارگران، اصلاً طرف بحث نه تنها سرمایه‌داران ملی (در واقع ثروتمندان اندک ملی) نبودند، بلکه آن‌ها از مهم‌ترین هواداران این امر بودند. البته متأسفانه این امر متقابل بود و آن جناح هم اشتباهاً سوسیالیتهای را طرف دعوا دانستند. در نتیجه غرب که با بزرگ کردن این دشمنی غیرواقعی به اشکال مختلف (به ویژه در مطبوعات) زمینه را آماده کرده بود، دست به کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ خورشیدی زد و چندین دهه ایران را عقب برد.

۱-۲- جمع‌بندی وضعیت اجتماعی ایران با ظهور مارکسیسم و تقسیم جوامع به سرمایه‌داران و غیرسرمایه‌داران و جایگزین شدن مبارزه طبقاتی با بورژوازی، به جای هر گونه دیگر جبهه‌بندی‌های اجتماعی، این امر به بخش اعظم اқشار جبهه تجددخواه ایران هم تسری پیدا کرد و از طریق آن‌ها جبهه‌هایی در ایران گشوده شد که اصلاً وجود خارجی نداشتند چون اصلاً در ایران سرمایه‌دار اصلی به علت منابع ملی، دولت بود و نه طبقه بورژوازی و در نتیجه نشانی غلطی به جامعه داده شد که نه تنها سوی واقعی مبارزه را تغییر داد و به انحراف کشاند، بلکه در همین جبهه تجددخواهان نیز

گروه کثیری را به مبارزه‌ای غیرواقعی سوق دادند و عمر (و حتی جانشان) را به هدر داد و از آن جا بسیاری از آن‌ها (به شکل عملی) از بهترین تکنوکرات‌ها و مدیران فنی و اجرایی بودند و بیش از آن به توسعه کشور هم لطمه زد.

۲- مدیران فنی و اجرایی و تکنوکرات‌ها و نقش آن‌ها در توسعه کشور

مدیران فنی- اجرایی در جایگاه مناسب خود و فارغ از هر نوع برچسب سیاسی است. تمایل این مدیران برای کسب پست‌های دولتی در بخش‌های فنی را در واقع نباید با عقاید سیاسی آن‌ها (که اغلب نیز هیچ وقت عملی نمی‌شود) سنجید و ملاک، باید تعهد به فن و توسعه کشور قرار گیرد.



توسعه کشور در گرو قرار گرفتن مدیران فنی- اجرایی در جایگاه مناسب خود و فارغ از هر نوع برچسب سیاسی است.

تا کنون عملاً نشان داده شده است که چگونه و با غلبه هر تفکر سیاسی در کشور، آن چه که کشور را جلو برده است، تکنوکرات‌ها و مدیران فنی و اجرایی کشور بوده‌اند.

تاریخ پر است از این نقش، برای مثال حضور شش ماهه "داور" در وزارت منافع عامه، در سال ۱۳۰۴ خورشیدی بنیان راه‌آهن را در کشور گذاشت که روند توسعه کشور را دگرگون کرد و امثالهم. از این رو توسعه کشور در گرو قرار گرفتن

انجمن مدیران فنی و اجرایی برای دستیابی به این جایگاه، برای تکنوکرات‌ها و مدیران فنی و اجرایی کشور تشکیل شده است و نمی‌تواند در این راه موفق باشد مگر این که بخش اعظم مدیران کشور به آن بپیوندند و با میثاقی قوی آن را تا تحقق و تحکیم جایگاه واقعی مدیران فنی و اجرایی در سراسر کشور، پیش ببرند.



جایگاه مدیران فنی و اجرایی در دولت



● مصاحبه با:

آقای دکتر بهروز گتمیری

رئیس شورای مدیریت جامعه مهندسان مشاور ایران

مصاحبه کنندگان:

مهندس عبدالمجید معافی غفاری

مهندس محبوبه شرکاء

اگر از این زاویه به عمل کرد حکومت ایران نگرسته شود، می بینیم که ما در حال از دست دادن مهم ترین سرمایه های کشور هستیم. در حال حاضر یک تخلیه منابع انسانی در ایران در حال انجام است. چه از طریق جذب دانشجویان مستعد به دانشگاه های خارج از کشور و چه در حیطه مهندسی و تخصصی که خیل عظیمی از متخصصان به خارج از کشور مهاجرت می کنند. به نظر من مسؤولیت این فاجعه به هیچ عنوان بر گردن مهاجران نیست بلکه مقصر اصلی، سیستم اداره کننده ای است که شرایطی را فراهم می کند تا متخصصان به دنبال زندگی بهتر به خارج از کشور مهاجرت کنند. باید توجه داشت که در تمام این سال ها، متخصصان به دنبال جایگاه خود در بدنه دولت بوده اند و هرگز به این جایگاه دست نیافته اند.

در ابتدا خانم مهندس محبوبه شرکاء از فرصتی که آقای دکتر گتمیری در اختیار نشریه پیام مدیران فنی و اجرایی گذاشته اند، سپاس گزاری و پرسش اول را به شرح زیر عنوان کردند:

بسیاری از معضلات کشور از عدم حضور مدیران موفق در بدنه دولت و شرکت های خصوصی نشأت می گیرد. می خواستیم که نظر شما را درباره جایگاه مدیران فنی و اجرایی در دولت بدانیم و هم چنین اگر به صورت شخصی تجربه ای در این مورد از کشورهای خارجی دارید، بفرمایید.

دکتر گتمیری: به نظر ما که در بخش های خصوصی کار می کنیم، بزرگ ترین سرمایه هر کشور منابع انسانی آن کشور است که در مقام مقایسه با منابع طبیعی، از ارزش بیشتری برخوردار است.

